

خوب است چند جهت را مورد بررسی قرار بدهیم که از آنها فقط به یک یا دو نکته اشاره خواهیم کرد. اولین آن‌ها مفهوم شناسی ولایت بود. اینکه ولایت در لغت به چه معنا است؛ و همچنین اشاره‌ای به کاربردهای آن در علوم مختلف. در لغت وقتی مراجعه می‌کنیم، در کتب لغت عرب، یک سلسله توالی تاریخی وجود دارد. اولین کتاب تاریخی - که [با موضوع لغت به زبان عربی] تألیف شده و موجود است - [کتاب] «العین» است؛ ۱۲ جلد و قدیمی‌ترین کتاب لغت عربی است. علت نام‌گذاری این کتاب به «العین» آن است که در گذشته کتب لغت را بر اساس الفبا چینش نمی‌کردند؛ بلکه بر اساس یک ترتیب آوایی بود؛ از حروف حلقی که از بقیه حروف درونی‌تر است، شروع می‌کردند. لهذا به جای اینکه در کتاب لغت، از واژگانی که مثلاً با آب یا با همزه و الف شروع می‌شود، با [حرف] عین شروع می‌کردند؛ به همین جهت مؤلف کتاب «العین»، خلیل بن احمد، اسم کل کتاب را «العین» گذاشته است. تا ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال قبل، روش چینش لغات و ابواب کتاب لغت به روش آواشناسانه بوده و بعداً الفبایی شده است.

بررسی واژه ولایت در کتب لغت

من [کتاب] «العین» را مرور کردم، ماده [کلمه ولایت] را نیافتم؛ با عجله نگاه کردم. البته بقیه کتب را اجمالاً مراجعه کردم. به بعضی از [کتب لغوی] در معنای ولی و ولی که اصل آن ولی است اشاره می‌کنیم.

معجم مقاییس اللغة

در [کتاب] مقاییس آمده است: «ولی أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على قُرب. من ذلك الولی: القرب».^۱

ماده [ولایت] دلالت بر «قُرب» می‌کند و «الولی» همین ماده است. الولی یعنی «قُرب»؛ «...یقال: تَبَاعَدَ بعدَ ولیٍّ»، دور شد بعد از نزدیک شدن؛ «...أى قُربٍ» بعد از اینکه نزدیک بود، کنار ما بود، دور شد؛ فاصله پیدا کرد. مثال دیگر «جَلَسَ ممَّا یلینی، أی یقاربُنِی». همانطور که ماده «قُرب» را با [حرف جر] «مِن» متعدی می‌کنند، [کلمه] «ولی» را چون هم‌معنای آن است، با حرف «مِن» متعدی می‌شود؛ [ممَّا یلینی یعنی] نشست نزدیک من؛ یعنی جایی که قریب من بود. البته ایشان [مؤلف کتاب مقاییس] مفصل واژه را توضیح داده است.

در ادامه آمده است: «...و من الباب المولی». مولى از همین باب است. در بعضی کتب لغت نوشته شده «مولى» اسم مکان از «ولی» است. اینکه به شخص هم «مولى» می‌گویند، به جهت اینکه آن شخص محل تجلی و تظاهر و ظهور ولی است، ظهور ولایت است، ولایت در او جلوه می‌کند، در او تحقق پیدا می‌کند؛ در او دیده می‌شود.

بعد [در کتاب مقاییس] می‌افزاید «...المُعْتَقُ و الْمُعْتَقُ و الصَّاحِبُ و الحلیف، و الابن العَمَّ و النَّاصِر، و الجار؛ کلُّ هؤلاء من الولی و هو القُرب» به کسی که بنده‌ای را آزاد می‌کند، «مولى» می‌گویند، به کسی که آزاد می‌شود هم «مولى» می‌گویند. مثلاً مولى بنی کذا؛ یعنی مولای آزاد شده آن قبیله. در روایات وجود دارد که گاهی بعضی روایات را بدین عبارت تعبیر می‌کنند. مولى است؛

^۱ معجم مقاییس اللغة. ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا. طبع دارالفکر. ج ۶. صفحه ۱۴۱

یعنی عبد است. هم به مالک عبد، مولى می گویند، هم به خود مملوک؛ به همراه و صاحب^۲ هم مولى می گویند، به حلیف (هم قسم) هم مولى می گویند، به پسر عمو هم مولى می گویند، به ناصر هم مولى می گویند، به همسایه هم مولى می گویند.

چرا به همه این موارد [مولى] می گویند؟ زیرا همه در یک چیز مشترک هستند؛ اینکه نزدیک به هم هستند؛ کنار هم هستند. به مُعْتَق «مولى» می گویند به اعتبار این که کنار عبد است. البته معانی دیگری هم وجود دارد و دقیق تر است؛ اینکه اگر به مالک مملوکی، «مولى» اطلاق می شود، به این معنا است که او [مولى] پشت او [عبد] است؛ چون بعضی قائلند «ولى» و «ولایت» به اعتبار اینکه پشتوانه او [عبد] است، گفته می شود؛ که به قرابت و نزدیک بودن می توان ارجاع شود. علت اینکه به هم سوگند و پسر عمو که چنان برادر است، به یاور و به همسایه، «مولى» تعبیر می کنند، آن است به شخص نزدیک است. سلام

«و كلُّ مَنْ وَلِيَ أَمْرَ آخَرٍ فَهُوَ وَلِيُّهُ» هر آن کسی که امر یک فرد دیگر را به عهده بگیرد، «ولى» او می شود؛ اینجا «ولى» اطلاق می شود زیرا کسی که تولیت امور شخص دیگری را به عهده می گیرد و او را اداره می کند، پشتوانه، تکیه گاه و کنار او است؛ مثل تیرک های کنار دیوار در حال ریزش که آن دیوار نیفتد؛ و انگار ولى چنین نقشی دارد.

بعد در قسمت دیگر آمده است «...و فلانٌ أُولَى بكذا» اولی به یک امر یا به یک شخصی است؛ «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». اولی اى احرى به؛ [یعنی] حرى و سزاوارتر و مناسب تر است، اجدر است به او، نزدیک تر است.

لغتنامه مصباح المنیر

در مصباح المنیر آمده است «الولى مثل فلس» بر وزن فلس است «...القرب». مصباح یک نکته اضافی دارد اینکه ماده [ولى] دو تلفظ دارد؛ دو لغت است و دو باب افعال ثلاثی می آید:

۱- به کسر لام وَلِیَ- یَلِیْ (عین الفعل آن مکسور است)

۲- وَلِیَ- یَلِیْ (ماضی آن مفتوح العین است مضارع آن مکسور العین است).

مورد اول بیشتر رایج و مصطلح است و مورد دوم چندان رایج نیست. مورد دوم از باب وَعَدَ یَعِدُ است.

«...و ولیت الأمر إلیه ولایتاً تولیته» «ولیته» یعنی «تولیت»؛ من او را به ولایت گماشتم و «...ولیت البلد» یا «ولیت البلد، ولیت علی الصبی و المراه». همه از همین باب است؛ یعنی تدبیر و تمشیت امور آن به من سپرده شد یا من تمشیت امور آن ها را به عهده گرفتم.

در کتاب آمده است اسم فاعل آن، والٍ-والی است. جمع آن هم «وُلات» است.

اشتراکات و افتراقات لغت ولایت و ولایت

بعضی قائلند بین «ولایت» و «وَلَايَة» تفاوت وجود دارد. «وَلَايَة» [به فتح واو] به معنای «نصرت» است. «ولایت» [به کسر واو] به همان معنای سرپرستی و پشتیبانی و پشتوانه بودن و امثال این موارد است؛ ولی ایشان می فرمایند «و الولاية بالفتح و الکسره، النصرة» هر دو [به فتح و کسر حرف واو] به این معنا است. [و معنای کلمه نصرت عبارت است از] «و الاستولى علیه، غلب علیه و تمکن منه».

^۲ معاشر. هم - صحبت ، همراه . مالک. لغتنامه دهخدا

وَلَّيْتَهُ تَوَلِيَّتًا؛ یعنی «جَعَلْتَهُ وَالِيًّا» یا «والاه مبالهتَهُ و ولاءً»؛ والاه یعنی تابعه؛ یعنی پشت سرش آمد، به او وصل بود. «...و توالَت الأخبار أی تتابعت الأخبار»؛ خبرها پشت سر هم آمد؛ پیوسته خبر جدید می آمد. «و الولی بمعنی الفاعل من وَلَّيْهِ».

«ولی» به معنای فاعلی، زمانی اطلاق می شود که کسی کار دیگری را به عهده بگیرد و به کار او قیام کند «...و کُلُّ مَنْ وَلَّی أَمْرَ أَحَدٍ فَهُوَ وَلِيَّهِ». بار دیگر ایشان می فرمایند: «و فلانٌ اُولی بكذا أی أحق به». چنان که در [کتاب] مقایس هم آمده بود: «...اولی بكذا» یعنی احری و اجد؛ چون نوشته شده: «أحق به».

لغتنامه لسان العرب

در لسان العرب، بعضی از واژگان مشتق از ماده [وَلَّيْتُ] را معنی کرده و آمده: فی أسماء الله تعالی، «الولی، هو الناصر». در کتاب آمده است، بعضی [کلمه] ولی را به شکل دیگر هم معنی کرده اند. «...و قيل المتولی علیه و المتولی لأمر العالم و الخلائق القائم بها». گفته شده «الولی» یعنی المتولی لأمر العالم و الخلائق؛ یعنی متولی امور عالم و مخلوقات خود است و به کار آن ها قیام می کند.

ایشان می افزاید «والی» که استعمال می شود یعنی «مالک»؛ «و من أسمائه عزّ و جلّ الوالی و هو مالک الأشياء جميعها المتصرف فیها».

کتاب النهایه فی غریب الحدیث و الاثر

در [کتاب] نهاییه این اثر آمده است «و کَانَ الْوَلَايَه تشعّر بتدبیر و القدره و الفعل». ولایت انگار یک اشعار، ایهام و ابهائی دارد. اشاره ای به یک جهاتی و یک عناصر معنایی خاصی دارد؛ به تدبیر، قدرت و فعل و عمل؛ و می افزاید سرّ آن هم این است که تا زمانی که کسی سه عنصر را نداشته باشد، نمی توان به او «والی» اطلاق کرد. «والی» آن است که هر سه در او وجود داشته باشد؛ «و ما لم یجتمع ذلک فیها لم ینطلق علیه الوالی».

پیشتر گفته شد «الْوَلَايَه» بکسر واو، به معنای سرپرستی است. «الْوَلَايَه» بفتح واو، به معنای نصرت است. ولی از سیبویه نقل شده که «الْوَلَايَه بالفتح المصدر و بالكسر الإسم؛ مثل العماره و النقابه»؛ یعنی گویا [ابن اثیر] تفاوت لغوی قائل نشده است؛ بلکه تفاوت دلالی از نظر [ابن اثیر] ساختار واژه که آیا مصدر است یا حاصل مصدر است در نظر گرفته است.

ایشان شواهدی را که لفظ و ماده (واو و لام و یاء) در بعضی جمله ها به کار رفته، اشاره کرده اند که به چه معنایی به کار رفته است؛ مثلاً جمله معروف غدیر از لسان نبی اعظم (ص) «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ». [ابن اثیر] قائلند به معنای [سرپرستی] است «...أی من كنت وليه فعلي وليه»؛ چون قرائن وجود دارد که «ولایت» به معنای سرپرستی آمده است؛ زیرا تجمع عظیمی که در آن دشت لم یزرع بعد از حجة الوداع، غدیر خم اتفاق افتاد و اینکه سه روز مردم حدود ۱۰۰ هزار نفر اتراق کردند- و یک محل و منطقه ای دور از آبادی هم بود- آیا پیغمبر (ص) فقط خواستند ولایت را به معنای دوستی بگیرند؛ بگویند علی (ع) را دوست داشته باشید؟! آیا این گفتن دارد؟ یا فقط فرموده باشند که علی (ع) را یاری کنید و به ولایت به معنی «سرپرستی» تصریح نکرده باشد؛ آیا این ممکن است؟! این پذیرفته نیست و با قرائن می شود گفت که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» همان سرپرستی است.

آیا پیغمبر (ص) فقط محبّ [و محبوب بین مردم] بود؟ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» یعنی من محبّ یا محبوب بودم یا ناصر بودم، «فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» از الآن به بعد علی (ع) ناصر است، علی (ع) محب یا محبوب است؟ قهراً چنین معنایی با چنین تشریفاتی القاء کردن آن لازم نبود؛ و چندین بار فرموده بودند که علی (ع) را دوست داشته باشید «عَلَيْ حُبّه جُنّه».

در هر صورت، اینکه امیرالمومنین (ع) محبوب باشد، بارها گفته شده بود. این تشریفات و این نطق عظیم در [بین] صد هزار نفر جمعیت- بدین شکل که در نقاط مختلف جمعیت [که در غدیر خم جمع شده بودند]، [پیامبر صل الله علیه و آله] افرادی را گماشتند [چون بلندگو وجود نداشت] تا جملاتی را که می فرمایند به اول و آخر جمعیت صدا برسد [بدین شکل که پیامبر] می فرمودند و در نقاط مختلف افرادی ایستاده بودند و جملات پیغمبر (ص) را تکرار می کردند که به همه جماعت [صدا] برسد. ایشان چنین تدبیر زیبایی هم فرموده بودند- [آیا] فقط برای همین بود که بگویند علی (ع) را دوست داشته باشید؟! معلوم است که اینجا «مولی» به معنای همان سرپرست و ریاست و قیادت و رهبری به کار رفته است.

هیچ ایرادی ندارد که در فقرات دیگر [خطبه]، ماده [ولایت] به یک معنای دیگری به کار رفته باشد؛ مثلاً بفرمایند «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ». رسول خدا (ص) در فقره دوم، به زیبایی دعایی فرمودند؛ از همین ماده [ولایت] هم استفاده کرده‌اند: خدایا! هر کسی را که علی (ع) را دوست دارد، دوست داشته باش.

یا به معنای «نصرت» قرار دهیم؛ یعنی هر کسی که علی (ع) را یاری می کند، او را یاری کن؛ و هیچ ایرادی ندارد [پیامبر صل الله علیه و آله] در این جمله بفرمایند [من علی (ع) را مولی قرار می دهم، از همین ماده [ولایت] به معنای «سرپرستی» استفاده کند و بعد در مقام دعا از همین ماده [ولایت] به معنای دیگر آن استفاده کرده باشند؛ یعنی کسی اشکال نکند، اینکه حضرت (ص) فرمودند «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» یعنی سرپرستی کن کسی را که سرپرستی می کند علی (ع) را؛ اینکه معنی ندارد. لابد اینجا به معنای «دوست داشتن» و به معنای «نصرت» و امثال این موارد است؛ در اینجا حرفی نداریم. مسئله‌ای نیست؛ چنان که در بعضی از جملات پیغمبر (ص) هم آمده است «مَنْ تَوَلَّانِي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا» هر کس من را یاری می کند علی (ع) را یاری کند.

به هر حال حسب قرائن اینجا «مولی» به همان معنای «ریاست» و «سرپرست» و امثال این موارد آمده است؛ کما این که بعد از بیعت غدیر، این جمله از عمر نقل شده است که به امیرالمومنین (علیه السلام) گفت «أصباح مولی کل مؤمن» یعنی أصبحت ولی کل مؤمن؛ [یعنی] امیر هر مومنی هستید. «و...و إلا إصباح مولی کل مؤمن»؛ [در این جمله کلمه «مولی» به کدام معنا است؟] شدی یاور هر مومنی یا محب هر مومنی؟ روشن است که منظور این است که تو رهبر و امیر و قائد هر مؤمنی شدی.

عکس آن هم به کار می رود؛ یعنی همان طور که [کلمه ولایت] به حبّ، محبت، قرابت، سرپرستی و امثال این موارد اطلاق می شود، به معنای عکس هم به کار می رود؛ یعنی وقتی می گوید: «ولاه عنه»، یعنی أعرض عنه؛ یعنی از نقطه نزدیک فاصله گرفت. این جمله اجمالاً یک نسبتی دارد. دوباره [همانطور که در اول بحث معانی کلمه ولایت اشاره کردیم، معنای] «نزدیک بودن» در [کلمه ولایت] نهفته است؛ منتها در مواردی نیز [کلمه ولایت] مانند «رغب فیه و رغب عنه» [است که با حروف جر متعدی شده و معنای جدیدی بدست آورده است]؛ مانند «وَلِيَ إِلِيهِ وَ وَلِيَ بِهِ» یا «وَلِيَ عَنْهُ» یعنی از او دور شد؛ یعنی «أدبر» و فاصله گرفت. در لغت‌نامه‌های دیگر هم کما بیش همین توضیحات داده شده و یا بعضی ظرائف هم آمده است.

کتاب‌هایی وجود دارد که بعد از [ذکر] معانی یا استعمالات مختلف و اطلاعات گوناگون یک واژه، یک ماده، جمع‌بندی انجام می‌شود؛ مثلاً اینکه [واژه‌ای] معانی متشکته دارد، معانی مختلف که بعضی با بعض دیگر حتی قابل جمع هم نیستند؛ مثلاً «وَلِيَ إِلِيهِ، وَلِيَ بِهِ» با «وَلِيَ عَنْهُ» این موارد معنای مخالف دارند.

«وَلِيَ إِلِيهِ» یعنی او نزدیک شد. «وَلِيَ عَنْهُ» یعنی از او دور شد؛ او مبدأ شد و به سمت یک منتهایی فاصله گرفت. به معنای «ضد» هم به کار می رود. عنصر اصلی آن همان قرابت است؛ در واقع «نزدیک بودن» جوهر این معنا قلمداد می شود.

التحقیق فی کلمات القرآن الکریم

در «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» اثر مرحوم آقای مصطفوی، گرچه متأخر است ولی لغتنامه خوبی است. قوامیس مختلف را می بیند و ذیل آن تحلیلی را ارائه می کند تحت عنوان «...مثلاً»، «...و التحقیق». در خصوص ماده [ولایت] چنین کاری به عمل آمده است؛ معانی مختلف را ذکر کرده و در آخر یک جمع بندی انجام گرفته است. در جمع بندی بر همین نکته تکیه دارند که سرّ و خصوصیت ماده [ولایت]، «قرب و قرب بودن» است؛ یا به تعبیر دیگری «پشت هم بودن» است؛ ولیکن نه وراء امر فیزیکی و مکانیکی؛ بلکه وراء امری که یک نحو وصلت و ربطی بین آنها وجود داشته باشد. لهذا [مؤلف کتاب] فرموده اند «إِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَةِ هُوَ وَقُوعُ شَيْءٍ وَرَاءَ شَيْءٍ مَعَ رَابِطَةٍ بَيْنَهُمَا». معنای اصلی ماده (واو، لام، یاء) این است که چیزی پشت دیگری قرار دارد؛ بدین شکل که در مجاورت هم باشند؛ چه جلو و نزدیک باشد، چه عقب و نزدیک باشد. به هر دو اطلاق می شود. «وراء» لزوماً به معنای پشت نیست؛ «وراء» چیزی، یعنی آنچه که ملتصق به آن چیز است و [واژه] «ولایت» هم به همین معنا است. این معنا را [مؤلف کتاب] اخذ کرده و فرموده اند که کلمه «قرب» هم به همین جهت است که وراء و مجاور شیء، چنین رابطه و وصلتی وجود دارد.

بعد می فرماید سایر معانی هم به [وجود رابطه بین چیزی] برمی گردند. به یک معنا تظاهرات همین معنای «وراء شیء بودن» هستند. مثلاً اگر می گوییم به معنای «قرب» یا «حب» یا «نصر» یا «تبعیت» و امثال این موارد است، همه از آثار «قرب» یا «در وراء بودن» است. چیزی وراء شیء دیگر است، نزدیک آن هم هست؛ و چیزی وراء چیز دیگر است، یعنی ناصر هم هست، پشتیبان است.

چیزی وراء چیز دیگر است، به معنای «تبعیت» نیز [می توان اخذ کرد] چون «وراء» یعنی «دنبال آن...» است. در نهایت آن معنای ضیقّی که لغویین از ماده (واو، لام، یاء) می فهمند و آن را اخذ و مطرح می کنند - به اینکه ماده [ولایت] به معنای «قرب» است - [قرب] معنای اصلی نیست؛ در واقع معنای اصلی «وراء بودن» است و سایر معانی هم به نحوی به همین معنی ارجاع می شوند. بطور مثال اگر «ولی آمر»، «ولی حکومت» یعنی کسی که در وراء حکومت است، یعنی پشتوانه حکومت است، تکیه گاه حکومت است یا اگر مثلاً «ولی صغار»، یعنی پشتوانه افرادی که صغیر یا یتیم هستند و هنوز به بلوغ و رشد نرسیده اند یا اگر پدر ولی فرزند است و [کلمه] ولایت را به معنای حضانت و امثال آن اخذ کنیم، یعنی دامن او پناهگاه است؛ چون حضانت، پناه گرفتن در دامن کسی است. اینکه پدر ولی است، یعنی نسبت به او حالت حضانت دارد؛ یعنی پناهگاه است، پس پشتوانه است؛ پس در پشت سر او است. او [صغیر یا یتیم یا...] باید به آن پشت گرم باشد. همین طور سایر معانی.

به هر حال خصوصیت این معانی [قرب، حبّ و...] «در وراء شیئی بودن» است؛ البته با وجود ارتباطی. [اگر] صرفاً مکانیکی و بدون هیچ پیوندی اطلاق بشود، این منظور نیست. در عین حال در [واژه] ولایت به معنای همان عهده داری شئون و امور عامه مردم، نیز بدین شکل است؛ یعنی ولی آمر، پشتوانه و پشتیبان است و به امت و به مردم نزدیک است. اگر به معنای تدبیر امور است، یعنی در راه اندازی کار مردم مباشرت می کند و چنین مسئولیتی را به عهده دارد. کفایت امور حیاتی فرد را بر عهده گرفته است. «ولی و متولی واقع وراء المتولی علیه»؛ در واقع ولی یا متولی در وراء متولی علیه قرار دارد.

در این صورت سؤال می شود چه رابطه ای برقرار شد؟ می گویند رابطه بین این دو (متولی و متولی علیه)، رابطه تدبیری است که امری را به عهده گرفته و به آن قیام کرده است؛ از این جهت نزدیک ترین شخص به او و پشتوانه او است «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ

الْكِتَابَ ۚ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ^۳؛ آیا معنای آیه این است که من را دوست دارد؟ معلوم است به چه معنا است؛ «ولی» یعنی پشتوانه من است. ولی من همان خدا است؛ خدایی که کتاب را نازل فرمود و خدایی که متولی صالحین است.

نسبت معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

تناسبی بین معانی لغوین با معنای مورد بحث ما وجود دارد. در واقع ولی و کسی که صاحب لواء ولایت است، در حقیقت پشتوانه و پشت سر کسی است و حتی معانی دیگر آن مثل ولایت و حضانت و امثال این‌ها به همین صورت است؛ یعنی پشت به پشت او در امر تربیت او اقدام می‌کند؛ هم در حوزه سیاست و هم در حوزه تربیت. این مروری در معنای ماده (واو، لام، یاء) بود.

استعمالات مختلف کلمه ولایت

به تبع معانی لغوی که برای ماده [ولایت] نقل کردیم، گفته شد که باید معانی مختلف این ماده در حوزه‌های مختلف بررسی شود؛ زیرا لفظ ولایت، در دیگر حوزه‌های مختلف مطرح می‌شود؛ در فقه، علوم تربیتی، علوم سیاسی و در حوزه عرفان - که حوزه تزکیه و ترک دنیا و زهد و سلوک است - به کار می‌رود؛ ولی همه این موارد در یک معنای اصل به هم می‌رسند و آن معنای «قرب» است که غالب لغوین به این معنا گرایش داشتند یا معنای «وراء» و «پشت سر بودن» و «پشتوانه او بودن».

اصلاً ولایت تکوینی، دقیقاً به همین معنا است؛ کسی نسبت به کسی و چیزی نسبت به چیزی یا شخصی نسبت به شیئی ولایت دارد؛ به این معنا هست که پشتوانه او است، با او مباشر است و از این جهت می‌تواند بر او تأثیر بگذارد. «ولایت تکوینی» یعنی ولایت علیّه وجودیه، که رابطه علی - معلولی بین ولی و مولی علیه وجود دارد و به اعتبار آن مضافّ الیه یا وصفی که آورده می‌شود معانی مختلف به خود می‌گیرد و إلا معنای جوهری یکی بیش نیست. اگر در اصطلاحات، یک تصالح‌هایی بین اهل اصطلاح وجود دارد، آن یک بحث دیگر است؛ ولی اصل و جوهر و گرانیگاه، معنای «وراء بودن» یا «قرب بودن و نزدیک بودن» است؛ منتها در [ولایت] تکوینی چون یک نوع پشتوانه علی و تکیه علی - معلولی وجود دارد؛ [بطور مثال وقتی می‌گوییم] خداوند متعال ولایت تکوینی دارد؛ یعنی پشت معلول است و کنار او است و می‌تواند به او تأثیر بگذارد؛ چنانکه ولایت تشریعی بدین شکل است. در «ولایت تشریعی» نیز شارع در حقیقت یک نوع پشتوانگی برای هدایت او دارد چون با تشریع، او را هدایت و یاری می‌کند؛ در «ولایت تشریعی» هم می‌توان همین مفهوم باشد؛ [بدین شکل که ولایت تشریعی یعنی] در وراء او است و از او حمایت می‌کند. کما اینکه در «ولایت تربویه» و «سلوکیه» که عرفاء قائلند، گفتیم همین معنا می‌تواند نهفته باشد.

کما این که در خصوص پدر و مادر که حضانت فرزند را بر عهده دارند، در شرایطی، غیر از پدر و مادر حضانت را به عهده می‌گیرند. یا پدر و مادرها حالت قیمومیت دارند، یا مردها نسبت به زن‌ها حالت قیمومیت دارند و سایر مصادیق. این مفهوم جوهری به همان معنا برمی‌گردند و لذا در معنای اصلی در پیوند و مشترک هستند منتها حسب حوزه و مضافّ الیه خود، تعریف اختصاصی خود را در آن علم مربوطه پیدا می‌کنند؛ و إلا اهل اصطلاح این موارد را با توجه در جاهای مختلف به کار می‌برند.

اصطلاح ولایت در حوزه حکومت دینی

در حوزه حکومت دینی وقتی گفته می‌شود «الولایه»، «ولی‌آمر»، «ولایه الفقیه»، «ولایه الإمام»، «ولایه المعصوم» و... اگر در حوزه سیاسی هم به کار می‌بریم، ماده [ولایت] اینجا هم همین مصداق را دارد؛ یعنی ولی، پشتوانه و تکیه‌گاه متولی علیهم است؛ در واقع در همه موارد فوق‌الذکر معنای جوهری حفظ شده است.

میسر بود که از واژه امامت هم بحث می‌کردیم چون عنوان بحث «فقه الولایه» است و احیاناً کلمه «ولایت» ایهام بیشتری نسبت به امر سیاسی دارد تا مفاهیم و اصطلاحات دیگری. به همین [کلمه ولایت] تاکید کردیم؛ یعنی ما می‌توانیم احیاناً عنوان‌های دیگری مثل «امامت» و «مشیریت» و امثال این موارد را هم بیاوریم؛ ولی آنها ممکن است رسایی کلمه ولایت را نداشته باشند. مثل اینکه کسی مُرشد جامعه و اَمّت است و آنها را به سمت رُشد دعوت می‌کند، از این کلمه [امامت و مشیریت و...]، اشراف و سیطره بر نمی‌آید؛ اما از کلمه و ماده ولایت سیطره و تسلط بر شئون یا امور برمی‌آید.

به هر حال تلاش ما بر این است که بررسی کنیم آیا [کلمه ولایت] معنای جوهری ثابتی دارد؟ و آن معنای جوهری کدام است؟ در واقع به نحوی شاید دو معنای جوهری برای واژه [ولایت]، گفته شده است. یکی بحث «قُرب» را طرح کرده‌اند و غالب لغویین قدیم این [معنا] را ترجیح داده‌اند. دیگری همان [معنای] «وراء» و پشتوانه‌بودن؛ البته این به مراد ما هم نزدیک‌تر است.

گفته شد، ممکن است یک مفهوم سوم را برای معنای اصلی بدانیم که همه از مظاهر و تظاهرات و جلوه‌های آن باشند؛ یعنی «قُرب» و «وراء». در واقع لازمه مطلب است. اگر کسی «ولایت» را که در اصطلاح دین ما، برای رهبری و حاکمیت به کار رفته است، ظرائفی در آن نهفته است؛ چون از ولایت «قُرب» برمی‌آید، در واقع یک نوع ایهام وجود دارد؛ اینکه ولی باید با مردم خود قریب باشد و قرابت داشته باشد و با مردم در ارتباط و در تماس باشد. یا اگر معنای «حُب» اخذ می‌شود، نیز می‌تواند در همان [معنای حب] وجود رابطه حبی بین ولی و متولی علیهم نهفته باشد.

اخذ هر یک از این معانی به نحوی لوازم [آن] به حساب می‌آیند؛ به نحوی [که] ما بتوانیم اثبات کنیم که در مواردی به معنای سرپرستی است. لازمه آن این است که از قرائن متصله و منفصله استفاده کنیم. به نظر می‌آید بیشتر از لوازم معنا است.

و اگر ما بخواهیم به یک معنای عام -که غیر از این دو [قُرب و وراء] باشد- برسیم، با [معنای] «دوست داشتن»، «نصرت» با هر جهت دیگر سازگاری داشته باشد، معنا و اصل سوم را بتوانیم درست کنیم خوب است؛ اگر نتوانیم، با همان قرائن و سبب باید [معنا را] روشن کنیم؛ مثلاً در جمله سابق الذکر «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». آنجا قرائن آفاقی دارد؛ نمی‌خواهند رسول خدا (ص) همه را جمع کنند که فقط بفرماید امیرالمومنین (ع) را دوست داشته باشید یا حتی یاری کنید. اولاً لفظ این را بر نمی‌تابد «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» یعنی من آن‌هایی که دوست داشتم، علی (ع) را دوست داشته باشند؛ یا من دوست‌دار آن‌ها بودم، علی (ع) دوست‌دار آن‌ها است؟ یک چنین معنایی را می‌شود بر گردن یک چنین عبارت و جمله‌ای گذاشت؟

آیا می‌توانیم در مقابل این دو معنای اصلی و جوهری، به معنای ثالثی پی ببریم که به مسئله «ولایت» به معنای سرپرستی نزدیک‌تر است یا نه؟ از همین ساختار واژه‌ها یا از کلماتی که بیرون از لفظ هستند اما لفظ را معنادار می‌کنند، باید استفاده کنیم.

[به خاطر اتمام وقت این جلسه] نرسیدیم که به لحاظ ماده بگوییم مسئله سرپرستی در آن نهفته است؛ مگر اینکه آنجا هم به نحوی توجیه کنیم و بگوییم به هر حال یک نوع استیلاء و سیطره و اشرافی وجود پیدا می‌کند و به همه این معانی سازگار است؛ یعنی بگوییم تمام این معانی ممکن است به «قُرب» و «وراء» برگردند. ولی ممکن است معنای دیگری را فرض کنیم که از آن یک نوع اشراف و نظارت و به اصطلاح امروزی‌ها تنظیم‌گری و در یک کلمه [معنای] «سرپرستی» نهفته است. اگر بتوانیم به یک چنین معنای سوم برسیم، در مقابل این دو [معنای قُرب و وراء] قرار می‌گیرد؛ ولی آن دو هم از معانی لازمه قضیه می‌شوند؛ چون

وقتی «سرپرستی» است، «نزدیک» است. وقتی [به معنای] «سرپرستی» است، «وراء» هم هست، پشتیبان هم هست؛ چون که ۱۰۰ آمد ۹۰ هم پیش ماست. معنای ۱۰۰ همان [معنای] سرپرستی است. این را از ماده [کلمه] مشکل می شود به دست آورد. در مواردی از هیئت لفظیه و امثال آن یا از قرائن آفاقی و بیرونی می توان به دست آورد. اجمالاً تحلیل مدعای ما روشن است.

به هر حال رساندن این سبب و ساختار مختلف ماده، یک معنایی غیر از دو معنایی که گفته شده [قرب و وراء] کار دشواری است. شاید راهی وجود نداشته باشد جز اینکه ما به نصوص دینی مراجعه کنیم، کاربردهای این ماده را ببینیم و در جاهایی که حسب تناسب مسئله سیاست و حکومت و امثال این ها پیوند می خورد را ببینیم.

ما بیشتر به ظواهر ادله تکیه کنیم؛ یعنی در ادله به این معنای [مشخص] به کار رفته است. [از لحاظ] لغت، خیلی مشکل است بتوان بفهمید که معنای اصلی ماده در لغت چه بوده است؛ چون لازمه اش این است که وضعی وضع کرده باشد؛ واضح گفته باشد این لفظ و ماده، به این معنا جعل و استعمال می کنم؛ پی بردن به یک مبدأ لغوی که به نحو مطلق باشد، مشکل است. ما با مراجعه به آیات و احیاناً روایاتی که در موضوع وجود دارد و تحلیل آن آیات و روایاتی که ولایت را به معنی حاکمیت یا حتی مالکیت را القاء می کند، تحلیل اینکه چه قرائنی وجود دارد تا معنای مشخصی اخذ شود، هم قرائن متصله و هم قرائن منفصله، هم قرائن داخلی و انفسی و هم قرائن آفاقی و خارجی می تواند اینجا دخیل باشد.